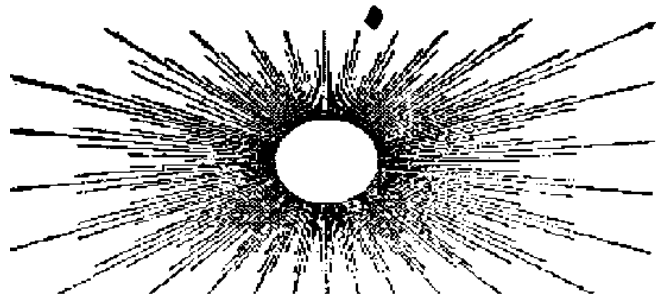




خدا با ما است



پیام بدانشمندان اروپا و آمریکا

نوشته
احمد کسروی

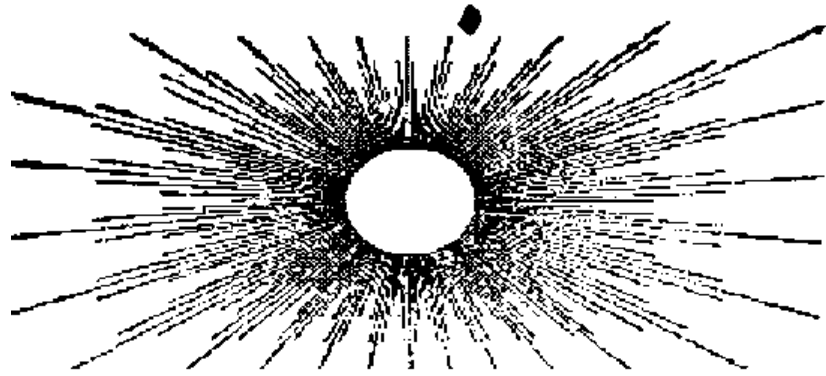
۱۳۲۱

چاپ نخست



نویسنده کتاب

خدا با ما است



پیام بدانشمندان اروپا و آمریکا

نوشته
احمد کسروی

۱۳۲۱

چاپ نخست

در سپر امون این کتاب

سالمهست کار جهان به بن‌بستی رسیده و آدمیان زندگانی آدمیانه را کنار گزارده‌اند. در این دو سه سده اخیر، دانشها پایی فیروزیهایی بدست آورده، و تمدن پیشرفت تندی داشته. با اینهمه زندگی روز بروز سخت تر گردیده و بگرفتاریهای جهانیان افزوده شده. رویهمرفته، با اینهمه پیشرفتها در دانشها و اختراعاتها، و با اینهمه چیرگی بر طبیعت، بهره آدمیان از آسایش و خرسندی نه تنها بیشتر نگردیده، بلکه رو بکمتری رفته، تا آنجا که امروز آدمیان بدترین حالی را می‌دارند، حالی که در تاریخ کمتر ماندش توان یافت.

از گرفتاریهای بیشمار دیگر می‌گذریم، همین جنگها خود گرفتاری بسیار بزرگ خانه برانداز است. هر چند سال یکبار مردمان با یکدیگر به نبرد پرداخته، با صد گونه افزارهای ویران کننده که در نتیجه پیشرفت دانش و هنر پدید آورده‌اند، هموعان خود را می‌کشند و بکشتن می‌دهند، آبادیهایی را که با رنج هزاران کسان پدید آمده ویرانه می‌گردانند، یک کلمه بگویم: کارهایی می‌کنند که نه شایسته آدمیگری، و نه نشانه شهریکری (تمدن) می‌باشد. چشم و گوش بسته بر یکدیگر آتش و آهن می‌بارانند. و بی‌آنکه در پی خواست ارجداری باشند میلیون میلیون مردم را - حتی زنان و کودکان بیگناه - به اژدهای مرگ می‌سپارند و یا بی‌خانمان می‌گردانند.

از هر باره که بنگریم جهانیان در راه زندگی به بن بست رسیده‌اند، آدمیان خوی ددان گرفته‌اند. اگر کار جهان بهمین گونه پیش رود، آینده آن بیگمان جز نابودی و ویرانی نخواهد بود، بیگمان این پتیاره جنگ و خونریزی از میان نخواهد رفت. هر جنگی که پیش می‌آید سررشته داران کشورها ادعا می‌کنند که آخرین جنگ خواهد بود، ولی نچنین است، و هنوز چند سالی نگذشته جنگ دیگری پا خواهد گردید.

نویسنده این کتاب، یا بهتر گوییم: فرستنده این پیام، سالها درباره این گرفتاریهای جهان اندیشیده و تحقیق و مطالعه کرده، و می‌توان گفت دردها را شناخته، و درمان آنها را نیز یافته است. او چاره کردن باین دردها را با دست خردمندان و دانشمندان جهان دانسته، و بر آنست که در این زمینه از سیاستگران کاری ساخته نتواند بود، و تا رشته کارهای جهان در دست اینانست به بهبود حال آن امید نتوان بست. باید خردمندان و دانشمندان نیکخواه پیش افتند و جهانیان را از گرفتاری برهانند.

شادروان کسروی در همه کتابهای خود از گرفتاریهای جهان گفتگو کرده و کسانی که همچون او دل باین حال افسوس آور جهان می‌سوزانند، شایست نوشته‌های او را بدست آورند و با دقت و اندیشه بخوانند. اما در این کتاب، چون چنانکه گفتیم، چاره کردن بگرفتاریهای جهان را با دست خردمندان و دانشمندان می‌دانند، خلاصه‌ای از باورهای خود را زیر نام «پیام بدانشمندان اروپا و آمریکا» نوشته تا از آن نیکخواهان در بهبود حال جهان یاری جوید.

این پیام، در سال ۱۳۲۱ که جهانیان گرفتار جنگ می‌بودند نوشته شده و چاپ گردیده. اکنون هم، با آنکه جنگ تازه پایان یافته، بخوبی دیده می‌شود که جهان در آستانه جنگ دیگری است، و اساساً چنانکه در پیام گفته شده تا بیک چاره اساسی دست زده نشود ریشه این جنگهای خانمان برانداز از جهان بر نخواهد افتاد و هنوز ویرانیهای جنگی از میان نرفته جنگ دیگری آغاز خواهد شد.

از اینرو، آزادگان، یعنی همراهان شادروان کسروی، که سالهاست برای پیش بردن مقاصد نیکخواهانه و بشردوستانه او جمعیتی پدید آورده‌اند، برای بار دوم آن پیام را، بصورت کتابی جداگانه، چاپ کرده و میپراکنند، تا این ندای نیکخواهانه بگوش جهانیان برسد، و شاید دانشمندان اروپا و آمریکا، که جهان مرهون خدمتهای گرانهای ایشان است، با خواندن آن بتکان آیند و برای رهانیدن جهان از این پتیاره گرفتاریها بکوشش پردازند.

این کتاب، چون برای دانشمندان اروپا و آمریکا نوشته شده، باید بزبانهای اینجاها ترجمه شود. از اینرو انتظار داریم کسانی از اروپاییان و آمریکاییان که فارسی می‌دانند و ترجمه می‌توانند، با ترجمه آن بیک کار نیکی که بسود جهان است کمک کنند. ما خود نیز در کوشش هستیم که آنرا بزبانهای انگلیسی، فرانسه و برخی دیگر از زبانهای اروپا و آمریکا ترجمه کنیم. در هر حال کسانی که در این زمینه کاری توانند، اگر با باهماد آزادگان در تهران، همبستگی پدید آورند، مایه خشنودی و سپاسگزاری خواهد بود.

ایران - تهران - باهماد آزادگان

آبانماه ۱۳۲۸

سام بدانشمندان اروپا و آمریکا

از کسانی که از اروپاییان و آمریکاییان در ایران هستند و زبان فارسی می‌دانند خواهشمندیم این رشته گفتارها را بزبانهای خود ترجمه و برای روزنامه‌های اروپا و آمریکا بفرستند. ما خودمان نیز بترجمه اینها بزبانهای دیگر کوشیده در میان اروپاییان و آمریکاییان پراکنده خواهیم گردانید.

روی سخنم با شماست ای دانشمندان اروپا و آمریکا. از این راه دور با شما سخن می‌رانم و شما را بیاوری می‌خوانم.

ای دانشمندان، ما در راه خود - راهی که از سالهاست آغاز کرده‌ایم و می‌خواهیم شما را نیز از آن آگاه گردانیم - به جنبشی که در قرنهای اخیر در اروپا و آمریکا، در زمینه دانشها رخ داده ارزش می‌دهیم، و این جنبش را گامهای بزرگی در راه «پیشرفت آدمیان» - یا بهتر گوئیم: در راه تمدن - می‌شماریم. ما چون برآنیم که باید معنی درست جهان و زندگی شناخته گردد و در این راه همیشه می‌کوشیم، در همین زمینه دانشهای اروپایی کمک بسیاری بما می‌کند.

این جنبش بایستی بود. این خواست خدا بوده. لیکن باید پذیرفت که از آن دانشها زیانهای بزرگی نیز پدید آمده و این گرفتاریهای امروزی جهان نتیجه آنهاست، و من اینک برخی از آن زیانها را با شما بگفتگو می‌گزارم:

۱- این دانشها از آغاز رواج خود با دین برخورد کرده و آنرا برانداخته و یا سست و بیکاره گردانیده. پیش از این دانشها، مردمان، جهان را بگونه دیگری می‌شناختند و چنین می‌پنداشتند: زمینست بر روی آب یا گاو ایستاده و بالای آن هفت آسمان است که پر از فرشتگان میباشد و ملکوت خدا بالای آسمانهاست، باران و تگرگ و همه چیز را فرشته‌ها پایین می‌آورند و همه کارهای خدا با دست آنان اجرا می‌یابد.

این باورهایی بود که دینها - بخصوص دین مسیح - یاد می‌داد. ولی دانشها جهان را بیکبار بگونه دیگری باز نمود و آنرا بسیار بزرگتر نشان داد. دانشها از داستان آسمانها و فرشتگان بیکبار ناآگاهست و این جهان را یک دستگاه خودکاری نشان می‌دهد که همه چیزش از خودش می‌باشد.

این ناسازگاری میانه دینها با دانشها بزیان دین سر آمد. کشیشها و حاخامها و ملاها در همه جا کوشیدند که از دانشها جلو گیرند، ولی فیروز نگریدند، و نتیجه این شد که بهر کجا این دانشها راه یافت، دین از اثر افتاد و انبوه مردم از آن رو گردانیدند. در حالیکه دین یک عامل بزرگی در زندگانی بود و دستورهای بسیار سودمندی بمردمان داده یک رابطه غمخواری و دستگیری در میان ایشان پدید می‌آورد، که اینها نیز از میان رفت و هرکسی از مردم تنها خوشی خود را خواست و تنها بسود خود کوشید.

۲- شما دانشمندان، در پیشرفت خودتان در زمینه دانش، بیک اشتباهی افتادید که برای جهان بسیار گران سرآمده. شما در جستجوهای خودتان درباره جانداران و چگونگی پیدایش آنها باین نتیجه رسیده‌اید که در این جهان در میان جانداران یک نبرد و کشاکشی در کار است که هر که تواناست و بزندگان شایسته می‌باشد، ناتوانان را از میان می‌برد، و هر زورآوری، کم زوران را زیر دست خود میگرداند و بسود خود راه میبرد، و این است آواز انداختید که زندگانی نبرد است و در اینجهان هر توانایی می‌تواند بناتوانان چیرگی کند، و این حق طبیعی او می‌باشد.

این آوازه بگمراهی مردمان افزود، حس دلسوزی به بی‌نویان و دستگیری از درماندگان را در دلها بسیار کمتر گردانید، و خود عنوان بدست ستمگران و زورآزمایان داد که بی‌هیچ باکی بمردم ستم کنند و از آزار و بیداد دریغ نگویند.

۳- شما از دانشهای خود نتیجه برداشته یکرشته افزارهای شگفت و نوینی از راه آهن و تلگراف و تلفن و اتومبیل و ماشینهای رسیدن و بافتن و دوختن و ساختن و مانند اینها اختراع کردید که هر کس آنها را بسود مردم دانست و شادیهها نمود. ولی راستی این بود که اینها بزیان مردم می‌بود و رنج آنها را بیشتر می‌گردانید، زیرا چنانکه گفتیم: زندگانی در میان آدمیان شکل نبرد و کشاکش پیدا کرده است، و این افزارهای شگفت و نوین در راه همان نبرد بکار می‌رود. و بسختی آن می‌افزاید.

این را شما اروپاییان می‌گویید که از روزیکه این دانشها و این افزارها رواج یافته و تغییری در زندگانی پدید آورده رنج زندگی چند برابر گردیده، و ما نیز در آسیا آزمودیم که از روزیکه پیروی از زندگانی شما نمودیم

سختیمان بیشتر شد و از آسایش و خرسندی بهره بسیار کم می‌یابیم. این موضوع چندان محسوس گردیده که کسان بسیاری چه در اروپا و چه در آسیا با تمدن دشمنی می‌نمایند و چنین می‌خواهند که آدمیانرا بزندگانی ساده باستانی بازگردانند تا از این سختیها و رنجها آسوده‌شان سازند. ولی خواهیم گفت که ما اینرا جز یک اشتباهی نمی‌شماریم. جهان باید همیشه بسوی پیش رود نه آنکه بسوی پس باز گردد.

اینها آسیب‌هایست که دانشها بجهان رسانیده و من فهرست وار آنها را بشمار آوردم، بماند آنکه امروز جهان دوزخی گردیده و بهر سو میدان کشتاری در میان توده‌ها - توده‌هاییکه از دانشهای شما بهره‌مند گردیده‌اند - برپاست. من اگر بگویم: این جنگ جهانیگیر نتیجه دانشهای شماست چندان دور نرفته‌ام.

راست است که جنگ همیشه در میان آدمیان بوده‌است، راست است که این جنگ کنونی ریشه تاریخی دارد و خود دامنه جنگ‌هایی است که از زمان ناپلئون، بلکه از زمانهای پیشتر، در میان دولتها می‌رفته است. لیکن باید گفت آن جنگ‌ها کجا و این اژدها جنگ امروزی کجاست؟!.. این جنگ امروزی بیش از همه از دانشها برخاسته، و این دانشهاست که آنرا باین بزرگی گردانیده.

این نتیجه آن دانشهاست که دولتهای بزرگ کارخانه‌های بسیاری در کشورهای خود برپا کرده‌اند و برای تهیه بازار فروش و بدست آوردن مواد خام هر یکی خود را نیازمند سرزمینهای دوردستی دیده و در پی آن بوده‌اند. این نتیجه آن دانشهاست که افزارهای مهم بسیاری - از کشتی‌های بازرگانی و ناوهای جنگی و توپهای شهرکوب و تفنگها و مسلسلها و هواپیماها و مانند اینها - بدست دولتهای بزرگ افتاده، و این افزارها مایه غرور آنها شده که هر یکی می‌خواهد بتنهایی بجهان فرمان راند، و بر سر همان خواهش است که بدینسان کشتارگاهها پدید آورده‌اند، و بی‌باک و دریغ جهان را از خون جوانان رنگین می‌گردانند. این شده نتیجه آن دانشها، این شده میوه آن کوششها که پیشروان دانش کرده‌اند و آن بیخوابیها که بخود هموار گردانیده‌اند.

این دانشها زندگی را تغییر داده: امروز مردم در اتومبیل یا در راه‌آهن نشسته ساعتی صد کیلومتر راه می‌پیمایند، در هواپیما نشسته در اوج آسمان پرواز می‌کنند، در خانه‌های خود آسوده با رادیو از همه شهرهای جهان آواز می‌شنوند، کارهایی که صد سال و دویست سال پیش با دست انجام می‌گرفت اکنون همه را با ماشین انجام می‌دهند، این تغییرها در زندگانی پدید آمده و آدمیان بطبیعت چیره گردیده‌اند.

با اینحال شما نمی‌توانید گفت: جهان امروز بهتر از سیصد سال پیش است، نمی‌توانید گفت: آدمیان برتری پیدا کرده‌اند. امروز با آنهمه تغییرها در زندگانی، جهان بهتر از پیش نمی‌باشد، با این همه آموزشگاهها و دانشکده‌ها و کتابها و پروفیسوران و دانشمندان، آدمیان برتری پیدا نکرده‌اند. اینجاست که رنجهای دانشمندان بیهوده می‌گردد، اینجاست که هر دانشمندی باید از افسوس و دریغ خودداری ننماید.

ای دانشمندان: آیا پایان این جنگ چه خواهد بود؟.. نمی‌دانم شما چه اندیشیده‌اید. ولی ما نیک می‌دانیم که این جنگ سالیان دراز جهان را گرفتار خود خواهد ساخت و آسیب و ویرانی خواهد رسانید، و اگر گاهی در میانه آرامش پدید آمد جز چند گاهه نخواهد بود و بار دیگر جنگ و خونریزی خواهد در گرفت.

امروز یکسو همیشه در پیشرفت است و بفیروزیهها میرسد. ولی این جز سنگینی بار نتیجه نخواهد داد و جنگ و خونریزی با این فیروزیهها یکسره نخواهد شد. تنها خدا می‌داند که این جنگ چسان پایان خواهد پذیرفت.

پس از آنهم ما خود در جنگ گذشته دیدیم چون پیکار و خونریزی پایان یافت و میدانهای رزم برچیده شد کارخانه‌های بزرگی که در هنگام جنگ برای اسلحه سازی برپا گردیده بود با اندک تغییری در وضع ماشینها بساختن کالاهای بازرگانی پرداختند، و در چند سالی بکار کوشیده چندان کالا بیرون ریختند که همه بازارها را پر ساختند، و این بود یک ایستادگی مهمی (بحرانی) در بازارها پدید آمد. و در نتیجه این ایستادگی کارخانه‌ها از کار کاستند و کارگران را بیرون ریختند، و این بود در همه کشورها بیکاران فزون گردیدند، و اینها دست بهم داده دسته‌ها بستند و لشگرها آراستند و با بیرق و صف بندی در خیابانها نمایش دادند. همان کشور صنعتی آمریکا (اتازونی) یازده میلیون بیکار داشت. از آنسوی کشاکش سرمایه‌دار و سوسیالیست بسختی آغاز کرد و در اطیش و دیگر جاها خونها ریخته گردید. پس از پایان این جنگ نیز همان داستانها با تفاوت‌های کمی، رخ خواهد داد، و اگر راه اینست که می‌روند بار دیگر گرفتاریها آغاز خواهد شد، گرفتاری آمریکا و اروپا تنها همچشمی دولتهای بزرگ و آزمندی آنها نیست. یک گرفتاری بزرگ دیگر همین داستان ماشین است. این ماشین گرهی در زندگی پدید آورده که تاکنون باز نشده. ما فراموش نکرده‌ایم که در سال ۱۹۳۶ در یک مجله انگلیسی چنین خواندیم که در یکسال در کشورهای اروپا نزدیک به چهار میلیون، یا از گرسنگی مرده یا از ترس چنان مرگی بخودکشی پرداخته‌اند. در حالیکه در همان سال هزارها و صد هزارها تن شکر و قهوه را - از نبودن خریدار - بدریا ریخته و صد هزارها تن گندم و یا گوشت را آتش زده‌اند.

این گرفتاری کوچکی نیست که در یکسو مردم از گرسنگی بمیرند و در یکسو خواربار را بعنوان نبودن خریدار نابود گردانند. این بهترین نشان گمراهی آدمیان، و بهترین دلیل درماندگی ایشانست. اینها همه نتیجه دانشهاست.

با اینحال ما آن دانشها را بد نمی‌دانیم، و از پیدایش آنها ناخشنودی نمی‌نماییم، بلکه دوباره می‌گوییم: این دانشها خواست خدا بوده و بایستی پیش آید، و این آسیب‌ها که رخ داده داستان دیگری دارد که باید بنویسم. و برای آنکه شما را از اندیشه‌های خود نیک آگاه گردانم بهتر می‌دانم که چند سخنی در زمینه «تمدن» رانم.

گفتم تمدن را معنی کنم و اندیشه خود را بشما باز نمایم: روزهای نخست که نژاد آدمی بروی زمین پیدا شده و بزندگی پرداخته، بهیچ یکی از افزارها و بسیج‌های امروزی دسترسی نداشته.

نیایان نخست ما در بن غارها زیسته، از میوه‌های جنگل میخوردند و از برگ درختها و بوته‌ها رختخواب برای خود ساخته بروی زمین دراز کشیده می‌خوابیده‌اند، نه خانه داشته‌اند، نه فرش، نه لحاف، نه کاجال، نه افزار. هیچ کار یا پیشه‌ای نمی‌شناخته‌اند، از زمین جز همان پیرامون خود را، و از زمان جز همان روزگار خود را نمی‌شناخته‌اند، زبان برای سخن گفتن نمی‌دانسته‌اند.

آری این بوده حال نیایان نخست ما ولی آدمیان از همان روز نخست رو بسوی پیشرفت داشته و همچون چهارپایان و ددان نبوده‌اند که در همان حالی که بوده‌اند بایستند.

از همان روز نخست در اندیشه افزایشی بوده اند، و چون بهیچ ماده‌ای از سنگ و چوب و استخوان دسترس نداشته و از فلزات آگاه نبوده اند از همان مواد افزارها و کاجالها - همچون تیر و تیر و کارد و چوب سوراخ کن و بیل و کلنگ و کاسه و بشقاب و مانند اینها - ساخته اند. کم کم خانه از سنگ و چوب بنیاد نهاده از غارها بی‌نیاز گردیده‌اند، دانگی‌ها را که از بیابان گرد آورده و می‌خورده‌اند کم کم راه کاشتن آنرا یاد گرفته‌اند، درختهای میوه دار را به پروردن پرداخته‌اند، برخی پرندگان و چرندگان را - از ماکیان و خروس و اردک و گوسفند و شتر و بز و گاو و اسب و خر و سگ و مانند اینها - بخود رام گردانیده و خانگی ساخته و از آنها بهره جسته‌اند. کم کم زبان پیدا کرده با هم بسخن پرداخته‌اند. از زمین و زمان بیش یا کم آگاهیها اندوخته‌اند.

یک گام بزرگ دیگری که در همان زمان در راه پیشرفت برداشته‌اند این بوده که بآتش دست یافته و از آن بهره‌مندی نموده‌اند.

آتش در طبیعت هست. ولی آدمیان تا دیر زمانی بآن دست نداشته‌اند و کیفیت آتش افروختن را نمی‌دانسته‌اند، تا یاد گرفته‌اند، و این یک تغییر بزرگی در زندگانی ایشان پدید آورده. زیرا بدستگیری این آتش شبها کلبه‌های خود را روشن گردانیده، در زمستان از گرمای آن بهره جسته، خوراکیهای خود را با آن پخته‌اند. همانا پس از دست یافتن بآتش بوده که توانسته‌اند از گل ظرفها و افزارها بسازند و آنرا در آتش بپزند و بدینسان افزارها و کاجالهای سفالی پیدا شده است.

اینها چیزهاییست که ما از کتابهای شما دانشمندان غرب بدست می‌آوریم و خود راست است و جای ایراد نیست. این دورنمای زندگانی نیایان نخست ماست که جستجوهای دانشمندان شما نشان می‌دهد. لیکن در اینجا یک نکته‌ای فراموش می‌شود که ما باید آنرا شرح دهیم. اینجا یک نکته مهمی هست که باید بگفته‌های شما بیفزاییم. این تاریخچه درست است، ولی اگر بخواهیم درست‌ترش گردانیم باید چنین گوئیم: آدمیان بدانسان در پیشرفت بوده‌اند: افزارها می‌ساختند، خانه‌سازی یاد گرفته بودند، کشاورزی و باغبانی می‌دانستند، از آتش بهره می‌جستند، چهارپایان را در زیردست خود می‌داشتند. لیکن با اینحال از آسایش و خرسندی که اساس زندگانی است بهره نمی‌یافتند.

زیرا بنیاد زندگانشان چیرگی و زورآزمایی بود، و هر توانایی از بیدادگری به ناتوانان باز نمی‌ایستاد. هر چند خاندانی بهم پیوسته تیره‌هایی پدید می‌آوردند، و هر تیره‌ای جدا از دیگران زیسته و هر کدام از آنها را که ناتوانتر از خود می‌پنداشت، بر سرش تاخته مردان را کشته زنان را دستگیر کرده هستیشان را بتاراج می‌آوردند. این بود آیین زندگانی آنان، و در نتیجه این بود که هر تیره‌ای همیشه بحال کوچ زیسته آماده می‌ایستاد که همانکه دشمنی از دور پیدا شد، دار و ندار خود را بردارند و با گریز خود را نجات دهند، و در نتیجه این بود که آبادیها پدید نمی‌آمد، کشتزارها و باغها درست نمی‌شد، پیشه و هنر رواج نمی‌یافت، هر تیره‌ای از ترس دیگران بیک کلبه‌های پست عاریتی بس می‌کرد و جز بکشت و کار اندکی نمی‌پرداخت، شب و روز خود را با بیم و ترس گذرانیده به هنری یا پیشه‌ای بر نمی‌خاست.

بدینسان خاندانها همگی ناآسوده می‌بودند و از پیشرفتی که در راه افراز سازی و آگاهی اندوزی کرده بودند کمترین بهره‌مندی نمی‌توانستند.

تا ناگهان یک مرد خردمندی (یا بهتر گوئیم: یک برانگیخته‌ای) از میانشان برخاسته و بآنان یاد داده که بجای زورآزمایی که همگی را ناآسوده می‌گرداند با همدستی زندگی کنند و توانایان بجای چیرگی به ناتوانان دست آنان را بگیرند، و سود چنین زندگانی را بآنان فهمانیده و خود قانونی یا آیینی در میان آنان پدید آورده و یک حکومتی برای اجرای آن بنیاد نهاده، و در نتیجه این کار او بوده که تیره‌ها بهم پیوسته با یکدیگر بهمدستی پرداخته‌اند. و در سایه ایمنی که یافته بودند خانه‌های بزرگ و نیکو ساخته و باغها و کشتزارهای بسیار درست کرده‌اند، کم‌کم در میان ایشان، داد و ستد آغاز شده و کارها و پیشه‌ها رو بفزونی نهاده، و در آنجا که می‌نشستند شهری پدید آمده و بالاخره آن زندگانی کوچ و گریز بیابانی تبدیل بزندگانی شهرنشینی گردیده و چون اینگونه زندگانی بسیار بهتر از آن یکی بوده و بیک نامی نیاز داشته آن را «شهریگری» نام نهاده‌اند.

این نکته است که می‌گوئیم فراموش شده و باید بگفته‌های شما بیفزاییم. ما این نکته را از همان نام «سیویلیزاسیون» که بمعنی شهریگری است می‌فهمیم، گذشته از دلیلهای دیگری که داریم، بهرحال مرا یقین است که شما اینرا خواهید پذیرفت. این بسیار آشکار است که گوهر تمدن، بلکه روان آن، زیستن با همدستی و گردن نهادن بحکومت بوده، و گرنه از افزارها و کاجالها و از آگاهیها و دانشها هیچ سودی نتوانستی بود و آدمیان از آسایش و خرسندی بهره نتوانستندی داشت.

نتیجه این گفته‌ها آنست که آدمیان در زندگانی همیشه در پیشرفتند. در گذشته بوده‌اند و در آینده هم خواهند بود. ولی این پیشرفت از دو راه باید بود:

یکی از راه افرازسازی، و پی بردن به نیروهای طبیعت و آگاهی از گوشه‌های جهان و مانند اینها که راه دانشهاست.

دیگری از راه شناختن معنی درست جهان و زندگانی، و پی بردن بگوهر آدمی و دانستن جایگاه آن در میان آفریدگان و زیستن بآیین خرد و مانند اینها که باید «راه دین» نام دهیم.

این دو راه از هم جداست. ولی هر دو با هم باید بود. آدمیان چنانکه نیازمندند افزارهایی در زندگانی بکار برند، و نیروهای طبیعت را (از آتش و بخار و الکتریکی و مانند اینها) بسود خود بکار اندازند، و روز بروز بطبیعت چیره‌تر گردیده رنج خود کم گردانند، همچنین نیازمندند که معنی درست این جهان و این زندگانی را (تا آنجا که می‌توان) بشناسند، و پی بگوهر آدمی برده و فرق بزرگی که میان او با جانوران است دریابند، و چون ناگزیرند که در یکجا و با هم زندگی کنند، یک آیینی برای همدستی در میانشان باشد.

در جهان چنانکه باید دانشمندانی باشند که با کوششهای خود بآگاهیهای مردمان بیفزایند، و مخترعانی باشند که افزارهایی برای زندگانی بسازند، همچنان باید گاهی مردان خدایی برخیزند و جهانیان را از رازهای نمان زندگانی آگاه گردانند، و راه آسایش و خرسندی را بآنان نشان دهند، و یک آیینی برای زیستن در میان آنان پدید آورند.

همیشه پیشرفت از این دو راه باید بود، و اگر گاهی چنین باشد که پیشرفتی تنها از راه دانشها رخ دهد، چنین پیشرفتی نه تنها سودی نتواند داد بلکه زیانهای زیادی نیز از آن تواند برخاست. چنانکه این داستان یکبار در آغازهای تمدن رخ داده (و ما در گفتار پیش شرح آنرا دادیم) و یکبار نیز اکنون ما گرفتار آن می‌باشیم.

در سیصد سال اخیر یک تکان بزرگی در زمینه دانشها پیدا شده و در این مدت پیاپی کشف‌ها شده، و اختراعاتها پدید آمده، و افزارهای شگفت و نوین بکار افتاده. من اگر بخواهم در این گفتار خود اندازه اهمیت این تکان را شرح دهم بسختی خواهم افتاد. ولی بآن چه نیاز است؟! روی سخنم با شما دانشمندانست، که اندازه اهمیت آنرا بهتر از همه می‌شناسید. چنان تکان بی‌مانندی پیدا شده، ولی جای افسوس است که نه تنها به آسایش و خرسندی جهانیان نیفزوده بلکه آن آسایش و خرسندی را هرچه کمتر گردانیده و یکرشته گرفتاریهای بزرگی پدید آورده.

آن حال دیروز بود که بیکاران و گرسنگان در هر کشوری با ملیونها شمرده می‌شدند و بدبختان سپاه آراسته با بیرق و صف بندی در شهرهای بزرگ به نمایش می‌پرداختند و با خواهش و لابه نان برای خود و خاندانهاشان می‌خواستند، این نیز حال امروز است که در چند نقطه کشتارگاهها پدید آورده و با کاری‌ترین افزارها، بی‌باک و دریغ خون همدیگر را می‌ریزند و از کشته‌ها پشته‌ها می‌افرازند.

این در تاریخ فراموش نشدنی است که فرانسه که از کشورهایی است که دانشمندان بزرگی از آن برخاسته و در این تکان سیصد ساله دانشها شرکت مهمی داشته، کنون آن کشور در نتیجه همان دانشها بزرگسختی و بردگی افتاده و چهل و چند میلیون مردم درسخوانده و آگاه آن سرزمین با سختی و گرسنگی دست بگریبان می‌باشند.

همین سختی‌ها و گرفتاریها باعث شده که کسانی از این پیشرفت و تکان جهان بیزاری می‌جویند و چنین می‌خواهند که جهانیان بار دیگر پس گردند و همان زندگانی بیابانی نیایان نخست خود را پیش گیرند و در این باره کوششهایی بکار می‌برند. کسانی از نیکی آدمیان نومید گردیده چنین می‌دانند که باید زمان بزمان بدتر گردند و با سختی‌های بیشتری روبرو باشند.

ولی همه اینها گمراهیست، دوباره می‌گوییم: این تکان در زمینه دانشها بایستی بود. این دامنه همان پیشرفتی است که آدمی از آغاز پیدایش خود در روی زمین بآن پرداخته و گام بگام راه آن را پیموده. چیزی که هست این تکان باید توأم گردد با یک تکان دیگری در زمینه شناختن معنی درست زندگانی و پی بردن بگوهر آدمیگری، و این همان تکانی است که ما بآن برخاسته‌ایم و من از این راه دور آواز خود را بگوش شما دانشمندان رسانیده می‌خواهم شما را نیز از این تکان آگاه گردانم. می‌خواهم شما را در این کوشش بهمراهی خوانم. این است مقصود من از این گفتارها.

من چون نام دین بردم شاید شما از آن خواهید رمید. ما دین را بمعنایی که دیگران گفته اند نمی‌گوییم. ما دین دانستن معنی زندگانی و زیستن بآیین خرد را می‌گوییم. دین آنست که آدمیان از هر چیزی راست آنرا بشناسند و در پی آن راستش باشند. امروز در کمتر چیزی چنینند.

برای مثل می‌گویم: کار و پیشه برای چیست؟.. امروز چه در شرق و چه در غرب کار و پیشه را برای پول بدست آوردن و خوش زیستن و یا دارایی اندوختن و ملیونر گردیدن می‌شناسند و هریکی بهمین می‌کوشند لیکن این اشتباهست، این معنی زندگی را ندانستن است. کار و پیشه برای گردیدن چرخ زندگانیست.

آفریدگار که مردمان را باین گیتی آورده هرچه در زندگی نیاز خواهند داشت در این طبیعت ودیعه نهاده، اینست باید بکوشند و آنها را بدست آورند، باید بکوشند و خوراک و نوشاک و پوشاک و گسترک آماده گردانند، برای نشستن خانه‌ها سازند، برای تندرستی با بیماریها نبرد کنند، همچنین برای دیگر نیازمندیهای زندگانی، بیک چنین کوششی نیاز دارند. از آنسوی چون هرکسی نمی‌تواند همه درباستها را خود پدید آورد، چنین قرار گرفته که هریکی یکرشته از درباستها را آماده می‌کند، یکی کشاورز است و گندم و جو و دیگر دانگیها و تره بار را می‌کارد، یکی بافنده است پارچه‌ها برای رخت و دیگر نیازمندیها می‌بافد، دیگری بناست خانه‌ها و دیوارها بنیاد میگذارد، و دیگری پزشک است و با بیماریها به نبرد می‌پردازد، دیگری پاسبان است و شبها بیدار می‌ماند و از دزدان جلو می‌گیرد، دیگری سپاهیست و کشور را از دشمنان نگه می‌دارد. اینها هریکی نتیجه زحمت خود را با داد و ستد مبادله می‌کنند و بدینسان چرخ زندگانی را راه می‌اندازند.

اینها چیزهاییست که شما نیک می‌دانید، و آنچه ما می‌گوییم آنست که در سراسر جهان هرکسی باید اینها را بداند و بفهمد، در دل خود جا دهد و پیروی نماید.

می‌گوییم هرکسی باید بیک کاری پردازد و نیتش راه افتادن چرخ زندگی باشد و آنرا وظیفه‌ای برای خود شناسد. می‌گوییم: هر کسیکه زنده است و بهره از خوراک و نوشاک و دیگر چیزها می‌برد باید خود را وامدار توده بداند و باندازه بهره‌مندی خود شرکت در راه افتادن چرخ زندگی کند. می‌گوییم: هرکسی که این نکرد گناهکار و روسیاهست و باید او را پست شمرد و کيفر داد و بیگمان در پیش خدا گرفتار و شرمسار خواهد بود.

می‌گوییم: بیکاری گناهست و یک کسی اگر پولدار و توانگر است باید از کوشش باز نماند، وگرنه نان از ناروا می‌خورد.

می‌گوییم: کارهاییکه نیازی را از توده رفع نمی‌کند (همچون فالگیری، دعانویسی، شاعری، رمان نویسی، نوحه سرایی، دلچکی، و دست بدست گردانیدن کالا و مانند اینها) بیهوده است و کسانیکه با این کارها زندگی می‌کنند نان از ناروا می‌خورند.

می‌گوییم: کار یا پیشه برای پول اندوزی نیست و کسانیکه به پول اندوزی می‌کوشند بدخواهان توده‌اند و گناهکار و روسیاه می‌باشند، باید بجلوگیری از ایشان کوشید.

می‌گوییم: یک پزشک، یک پاسبان، یک سپاهی، یک کفشدوز، باید باین نیت بکوشد که بتوده وام دارم و این وظیفه منست. باین نیت بکوشد که وظیفه خود را انجام می‌دهم و نزد آفریدگار شرمسار نخواهم بود. باین نیت بکوشد و باندازه زحمت خود نیز مزد دریافت دارد و درباستهای خود را راه اندازد.

این یک مثل است و صد مثل دیگر توان شمرد. ما دین اینها را می‌گوییم: دین در نزد ما آن زندگانی است که آدمیان بآین خرد کنند که هم خود آسوده و خرسند باشند و هم آفریدگار را خوشنود گردانند. می‌دانم ایراد گرفته خواهید گفت: چگونه اینها پیش می‌رود؟!.. چگونه انجام می‌گیرد؟!..

می‌گویم: از چگونگی پیشرفت اینها جداگانه سخن خواهیم راند. در اینجا مقصودم باز نمودن معنی دین است. چون ما می‌گوییم باید تمدن یا پیشرفت آدمیان از دو راه باشد: یکی از راه افزایشها و اختراعاتها و دانشها، و دیگری از راه دین و شناختن معنی درست جهان و زندگانی، در اینجا خواستم مقصود خود را روشن گردانم و یک مثلی برای شناختن معنی درست زندگانی باز کنم.

می‌دانم ایرادی نیز در زمینه خدا گرفته خواهد شد. فلسفه نوین خدا را نمی‌پذیرد و نواندیشان همگی منکر خدایند. این است پاسخ داده می‌گویم: ما خدا را بآن معنی که فهمیده دیگران است نمی‌گوییم. ما خدایی که از آسمان فرود آید و با یعقوب کشتی گیرد نمی‌شناسیم. ما از خدایی که فرزندی دارد ناآگاهیم. ما بخدایی که بالای هفت آسمان نشیند و بجهان فرمان راند باور نداریم. ما خدایی را می‌خواهیم که فهم و خرد آنرا می‌شناساند.

کسانی می‌گویند: دانشها خدا را از میان برده. می‌گویم: دانشها خدایی را که ساخته حاخام و کشیش و ملا بود از میان برده، خدای راستی را همان دانشها بما نشان میدهد. همان دانشها نشان می‌دهد که در این گیتی نظم و آراستگی برپاست: دستگایست همواره می‌چرخد بی‌آنکه اندکی نظم خود را از دست دهد یا اندکی سستی رخ نماید. این نظم و آراستگی روشن میگرداند که این جهان از روی دانش و پیش بینی ساخته شده و یک مقصدی از آن در میان است و ما چون می‌اندیشیم این نظم و آراستگی از خود این جهان نتواند بود، این است ناگزیر شده باور می‌کنیم این جهان خودسر و جداگانه نمی‌باشد و یک دستگاه دیگری در پشت سر این برپاست. دستگاهی که بودنش را می‌دانیم و از چگونه بودنش ناآگاهیم.

گاهی دیده ام برخی می‌گویند: شما چون از شرق برخاسته‌اید به پیروی از دیگران نام خدا را می‌برید، و گرنه برای نیکی جهان چه نیاز بنام خداست؟!.. می‌گویم من در کجا پیروی از دیگران کرده‌ام که در اینباره کنم؟!.. من پیروی از دلیل می‌نمایم. این دلیلست که ما را بسوی خدا راه می‌نماید. ما باین جهان بی‌اختیار می‌آییم و بی‌اختیار می‌رویم. پس یکی هست که اختیار در دست او می‌باشد. یکی هست که نقشه جهان را او کشیده.

بیش از این گفتگو درباره خدا نمی‌کنم. آنچه باید روشن گردانم آنست که ما بخدا باور داریم و این راه خداست که می‌پیماییم. ولی ما نمی‌گوییم آدمیان بهر پرستش خدا آفریده شده‌اند و باید همواره به آن پردازند و اگر پردازند از خدا کیفر خواهند دید. چنین سخن از ما نسزاست. خدا بی‌نیاز تر از آنست که از مردمان پرستش و نیایش خواهد و بزرگتر از آنست که بکسی از این راه کیفر دهد. نیایش را ما باید کنیم نه آنکه خدا بخواد.

هرچه هست ما مقصودمان از بردن نام خدا آنست که مردمان جهان را یکدستگاه بیهوده و بی‌صاحب و خود را خودسر و برای هرگونه ستمگری یا بدکاری آزاد نشمارند. هنگامیکه فلاسفه مادی می‌گویند: «همین جهان مادیست و بس»، و زندگانیرا نیز نبرد می‌نامند، نتیجه این گفته‌های ایشان آن می‌شود که مردمان هرکسی خود را در هر کاری آزاد

شمارد و در راه خوشیهای خود از هیچ ستمی باز نایستد و مسئولیتی برای خود گمان نبرد. شما میبینید که امروز خون آدمیان همچون سیل روان است و سیاستگران برای آنکه فلان شهر را بگیرند هزاران و صد هزاران جوانان را می‌کشند و بکشتن می‌دهند و کمترین باکی یا پروایی نمی‌نمایند و گمان هیچگونه مسئولیتی نمی‌برند.

ما می‌گوییم: فلاسفه مادی بخطا رفته‌اند. جهان تنها این دستگاه مادی نیست و زندگی نیز نبرد نمی‌باشد. می‌گوییم: هر کسی در این جهان بهر بدکاری و ستمکاری آزاد نیست. می‌گوییم: زندگی بهر آنست که آدمیان دست بهم دهند و جهان را آباد گردانند و از خوشیهای آن بهره بردارند و با بدیهایش نبرد کنند. می‌گوییم: باید توانایان به ناتوانان یاری کنند و آنان را با خود راه برند. می‌گوییم: باید دست ستمگران بسته گردد و جلو بدکاران گرفته شود. می‌گوییم: باید جنگ را با بدیها و ستمگریها کرد، باید نبرد را با گمراهیها و بی‌خردیها نمود. می‌گوییم: باید هر کسی نیکی را وظیفه خود شناسد و بر این باشد که هر چه تواند نیکی کند. اینهاست که ما دین می‌نامیم. برای اینهاست که نام خدا را می‌بریم. این راهیکه امروز جهانیان پیش گرفته‌اند بسیار خطاست. اگر آدمیان باید با هم نبرد کنند و بی‌باک و دریغ یکدیگر را بزمین اندازند، پس فرق میان آدمیان و درندگان چیست، ای دانشمندان؟!.. پس این فهم و خرد و دانش که بآدمیان داده شده برای چه نتیجه است، ای دانشمندان؟!.. امروز با این زندگی چه جدایی در میان آدمیان با گرگان و پلنگان است، جز اینکه آنان با چنگال و دندان می‌درند و اینان برای کشتن و دریدن و سوزانیدن و بهوا پرانیدن و دیگر زیانکاریها افزارهای دانشمندانه اختراع کرده‌اند؟!.. آیا همین یک جدایی مایه سرافرازی برای آدمیان تواند بود؟!..

آیا آن کوششها که در راه دانشها رفته و عمر هزاران مردان ارجمند در این راه تلف شده برای این یک نتیجه بایستی بود؟!..

این سخن که زندگانی نبرد است بسیار خطاست، اگر زندگانی نبرد است و هر کسی می‌تواند زور و توانایی خود را بکار اندازد، پس شما چه ایرادی بدزدان و راهزنان دارید؟!.. آنان نیز نبرد می‌کنند و با زور و توانایی زندگی بسر می‌برند. این لغزش از آنجا برخاسته که گوهر آدمی را نشناخته‌اند.

یک اختلاف بزرگی میانه ما با فلاسفه همین است. آنان آدمی را با دیگر جانداران بیکرشته می‌کشند و چندان جدایی میانه آنان نمی‌گزارند، ولی ما می‌گوییم: آدمی برگزیده آفریدگان است، خدا جهان را برای آدمیان آفریده. آنان آدمی را همان تن و جان مادی که جانوران نیز دارند می‌شناسند ولی ما نشان داده‌ایم که آدمی جز از تن و جان، دارای دستگاهی بنام «روان» است.

فلاسفه می‌گویند: «در جهان سرچشمه همه جنبشها «خودخواهی» است. هر زنده‌ای - چه از آدمیان و چه از دیگر جانداران - تنها خود را می‌خواهد و همه چیز را برای خود می‌خواهد، و این است همیشه با دیگران در کشاکش می‌باشد». ما می‌گوییم: این سخن درباره آدمیان راست نیست. آن چهارپایان و درندگان و جانورانند که هریکی تنها خود را می‌خواهد و همه چیز را برای خود می‌خواهد، ولی آدمی نچنین است. ما بچشم خود می‌بینیم آدمی چون یکپرا گرسنه می‌بیند گرسنگی خود را فراموش ساخته نانش را باو می‌دهد. اگر کسی را در میان آتش یا بر روی سیل می‌بیند جان خود را بخطر انداخته او را رها می‌گرداند.

باین سخن دامنه نمی‌دهم. در جای دیگر آنرا روشن گردانیده‌ایم. مقصود آنست که آدمیان نیازی بنبرد و کشاکش ندارند بلکه چون در یکجا زندگی می‌کنند باید بنیاد زندگانی آنان همدستی باشد که بیکدیگر یاری کنند و توانایان دست ناتوانان گیرند. امروز ما باید بکوشیم و این اندیشه نبرد را که بغلط رواج یافته و بهمه گوشها رسیده از دلها بیرون گردانیم و سپس با قانونهایی جلو نبرد را بگیریم، و در همین زمینه است که من از شما دانشمندان یاری می‌خواهم.

این یک اندیشه غلط فلاسفه بجهان بسیار گران بسر آمده، دیگر زیانهایش بماند، امروز این جنگهای ریشه براندازی که در میان دولتهای بزرگ می‌رود و برای نابودی جوانان کشتارگاههای بزرگ برپا گردیده، بیش از هر چیزی نتیجه آن اندیشه غلط می‌باشد. آن کسانی که امروز رشته جنگ را در دست می‌دارند، اگر پیرسیم: «این کشتار و خونریزی برای چیست؟»، خواهند گفت: زندگانی نبرد است و هر توده و هر نژادی باید نیرومند باشد و بدیگران چیره درآید، و ما اگر این نکنیم دیگران خواهند کرد و بما چیرگی خواهند نمود. اینست سخنی که ما از آنان خواهیم شنید. سالیان دراز بدآموزیهای فلاسفه را یاد گرفته‌اند و بدینسان دستور کار خود گردانیده‌اند. بهتر گویم هوسهای خود را با آن بدآموزی در هم آمیخته باین جنگ و خونریزی برخاسته‌اند.

کنون باید گفت: آن اندیشه غلط است. زندگی نبرد نیست و نبرد هیچ نیازی نمی‌باشد. باید گفت: شما بهر چه می‌نبردید. آیا جهان تنگ است و بهمگی تان گنجایش نمی‌دهد؟! یا روزی کم است و بهمگی تان نمی‌رسد؟! آنگاه از نبرد جز ویرانی چه نتیجه چشم دارید؟!.. آن توده‌ای که می‌گویند: «ما باید بدیگران چیره گردیم و آنها را زیردست خود گردانیم»، چرا نمی‌اندیشند که همین آرزو در دلهای توده‌های نیرومند دیگر نیز هست و هیچ دلیلی نیست که آنها بچیرگی شایسته‌تر از اینان باشند؟!.. چرا نمی‌اندیشند که توده‌هایی که شما می‌خواهید بآنها چیره گردید، همچون شما دست دارند و اندیشه دارند و دانش دارند و تا توانند گردن بیوغ شما نخواهند گذاشت؟!..

این اندیشه غلط کار خود را کرده است و کنون باید بکندن ریشه آن کوشید. این غلط اندیشی پایه آدمی را بسیار پست گردانیده و او را با درندگان همپایه ساخته است، جنگ و خونریزی در میان توده‌ها ناگزیری نیست و می‌توان بجلوگیری از آن کوشید. نخست باید گفت هیچ توده‌ای را بدیگری حق چیرگی نیست. چیرگی جز خوی پست درندگان نمی‌باشد. یک توده‌ای اگر پیشرفت پیدا کرده و تواناتر از دیگران شده باید بیاری توده‌های ناتوان و پس مانده کوشد، آنها را نیز پیش آورد و در راه تمدن همگام گرداند. اینست وظیفه‌ای که یک توده پیشرفته دارد. اگر میان توده‌ها اختلافی افتاده باید با داوری فیصله یابد و نیازی بکشتار جوانان ندارد. اختلاف در میان دو توده با اختلافی که در میان دو کس است چه تفاوتی دارد؟!.. چرا این با داوری فیصله می‌پذیرد ولی برای آن باید بجنگ و خونریزی پرداخت و کشتارگاه‌ها پدید آورد؟!..

یکی از دشواریها در زندگانی امروزی داستان سرمایه و کار است. شما این دشواری را بهتر از دیگران آگاهید. از روزیکه ماشین براه افتاده این نتیجه پیدا شده که یک تن بدستکاری آن، کار صد تن را بانجام می‌رساند و باندازه صد تن سود می‌برد و از آنسوی صد تن بیکار مانده بسختی می‌افتند و چه بسا راه روزی را بیکبار بروی خود بسته می‌یابند.

ماشین اگر سودمند است این یک زیان بزرگ را با خود دارد. نتیجه ماشین آنست که پول و سرمایه را از هزاران کسان گرفته در نزدیک کسی انبوه گرداند و بدینسان اختلال بزرگی پدید آورد.

در سایه این اختلال بود که ده سال پیش ما می شنیدیم در هر کشوری از اروپا و آمریکا شماره بیکاران به میلیونها رسیده. می شنیدیم در برخی کشورها کسانی جرم می کنند برای آنکه بزندان روند و از نان و آبگوشت آنجا بهره مند گردند. می شنیدیم در کشورهای اروپا و آمریکا در یکسو مردم از گرسنگی می میرند و یا از ترس چنان مرگی بخودکشی برمی خیزند و در یکسو غله و شکر و قهوه و گوشت را، از نبودن خریدار، بدریا ریخته یا می سوزانند. می شنیدیم در میان کارگران و کارخانه داران گاهی کار بجنگ و خونریزی می کشد. این در سایه جنگ و سربازگیریست که امروز آن صداها خوابیده و اگر جنگ پایان یابد دوباره همان آغاز خواهد گردید.

اکنون چاره این دشواری چیست؟.. آیا میتوان از ماشین چشم پوشید؟..

ما می گوئیم: از ماشین چشم نباید پوشید و جلو زیانش را باید گرفت، و ما این دشواری را با یک فرمولهای ساده ای آسان گردانیده ایم.

ما می گوئیم: در این جهان هر کس باید باندازه جریزه خدادادی خود و باندازه کوششی که در راه گردیدن چرخ زندگانی بکار می برد از خوشیها بهره یابد. می گوئیم: آفریدگار مردم را یکسان نه آفریده و ما نیز آنان را یکسان نتوانیم گرفت. آنانکه جریزه و شایستگی بیشتر دارند و بتوده سود بیشتر توانند رسانید با دیگران یکسان نتوانند بود. از آنسوی کسانی هستند که بیشتر می کوشند و کسانی جز کمی نمی کوشند. این تفاوت هم باید منظور باشد. از رویهمرفته اینهاست که آن قاعده پدید می آید: «هر کسی باید باندازه جریزه و کوشش خود از خوشیها بهره مند گردد».

خواهند گفت: این قاعده چگونه اجرا گردد؟!.. می گوئیم: با پنج کاری که انجام دهیم آنرا باسانی اجرا می کنیم:

۱- از کارها و پیشههایی که بتیه در بایستهای زندگانی کمک نمی کند و در زندگی نیازی بآنها نیست جلو می گیریم، همچون فالگیری، دعانویسی، ستایشگری، نوحه سرایی، قافیه بافی، رمان نویسی، قمار بازی، گدایی، دست بدست گردانیدن کالاها، و انبوه گردانیدن بیکاران در ادارات دولتی و مانند اینها که کارهای بیهوده می باشد.

۲- از ربا که وسیله ای برای مفتخواری است و یک کسی پولی را که خود اندوخته یا به ارث دریافته باجاره می دهد و بی آنکه بکاری پردازد زندگی می کند جلو می گیریم. بمعاملات بانکی ایرادی نداریم ولی ربا را باید براندازیم.

۳- اجاره دادن زمین را که هم وسیله ای برای مفتخواریست و کسی در شهر بیکار می نشیند و از دسترنج روستاییان و کشاورزان بهره می برد لغو می کنیم. زمین برای کاشتن گندم و جو و خربزه و هندوانه و دیگر خوراکیهای در بایست را در آوردنست. اینست ما می گوئیم: «زمین آن دارد که کارد». کسیکه زمینی را نمیکارد بهیچوجه مالک آن نتواند بود. باید زمینها را در میان کشاورزان تقسیم کرد و به تهی دستان آنان افزارهای لازم را نیز داد.

۴- سرمایه را باندازه می گردانیم که هر کس بتواند بداد و ستد و بازرگانی پردازد و از سرمایه های بزرگ جلو می گیریم. مثلاً امروز در ایران هر کسی با سی هزار ریال داد و ستد تواند کرد و از بیشتر از آن جلو می گیریم. دارایی

مردم را از دستشان نباید گرفت. اگر کسی ده ملیون یا بیشتر دارد از آن خودش خواهد بود. ولی در بازار بیش از سی هزار ریال نباید بکار اندازد. نباید بدستیاری پول دست دیگران را ببندد.

۵ - ماشینها را کوچک می گردانیم که هر کس بتواند با سی هزار ریال (مثلاً) یک ماشین کوچک بکار اندازد. آن ماشینهایی که کوچک نتواند بود بشرکتها یا بدولت تخصیص می دهیم.

با این فرمولهای ساده می توان بآن دشواری و گرفتاری چاره کرد. با این پنج کار میتوان پستی و بلندی بی اندازه ای را که امروز در میان آدمیان است بسیار پایین آورد. با این پنج کار می توان یک سدی در جلوی آز و پول اندوزی کشید، می توان مردمان را از آسایش و خرسندی بهره مند گردانید. میتوان به نبرد و کشاکش در میان آدمیان میدان بازی نگذاشت.»

یک دشواری دیگری داستان نژادها و توده هاست. آدمیان در جهان از نژادها و زبانهای گوناگون هستند، و آنگاه هر یک یا چند نژادی توده ای پدید می آورند و جدا از دیگران می زیند و از این جدایی کشاکش و دشمنی در میان ایشان پدید می آید و ما اینک می بینیم که توده های بزرگ با هم می جنگند و دل پر از کینه یکدیگر می دارند. آیا باین چه باید کرد؟!..

ما می گوئیم: جدایی در نژاد و زبان هیچ زبانی نباید داشت. این جدایی همجنسی را که در میان آدمیان است بهم نتواند زد و از همدستی و با هم زیستن مانع نتواند بود. اینکه کسانی آنرا دستاویزی برای دشمنی و کینه توزی می گیرند کاریست که خرد از آن بیزار است.

آری این زبانی ندارد که هر نژادی یا توده ای در کشور خود جدا از دیگران زندگی کند. ولی باید بحقایق زندگی پا بستگی نشان دهد و خرافات و گمراهی ها را از میان خود دور گرداند، از «آیین بخردانه» پیروی نماید و در سرزمین خود بآبادی آنجا کوشد و از زمین و کانها و دیگر گنجینه های طبیعت به بهره مندی کوشد. از آنسوی در میان او با دیگر توده ها قانونی فرمانروا باشد و با همدیگر بآیین همدستی رفتار کنند، بیجهت با دیگران بکینه و دشمنی نپردازند و اگر در میانه اختلافی پیدا شد با داوری فیصله یابد.

اندیشه «جامعه ملل» بسیار بجا بود. بودن چنان بنیادی که میانه توده ها داوری کند یک گام بزرگی در پیشرفت بشمار است. در پیش گفتیم اختلاف در میان توده با اختلاف در میان یکه ها (افراد) چه تفاوت دارد که آن یکی با داوری فیصله یابد و این یکی بجنگ و خونریزی کشد؟!.. یک روز بوده که یکه ها نیز اختلاف خود را با مشت و لگد و یا شمشیر و خنجر فیصله می داده اند. ولی سپس خردمندانی برخاسته و زشتی آن رفتار را بهمه فهمانیده و چنین قانونی نهاده اند که هر اختلاف یا دعوایی که رخ داد در دادگاه رسیدگی گردد، و گفتیم که این یک گام بزرگی در راه پیشرفت یا تمدن بوده است، اکنون نیز اگر اختلاف توده ها بدآوری محول شود این خود گام بزرگ دیگری در راه پیشرفت شمرده خواهد شد.

سخن کوتاه می‌کنم: ما نژادها و توده‌ها را بجای خاندانها می‌گیریم. چنانکه در یک کوی یا شهری هر خاندانی در درون خانه خود در کارهایش آزاد است ولی باید میانه او با خاندانهای دیگر قانونی باشد که همگی پیروی کنند. ما برای توده‌ها نیز همین را خواهیم و در این راه می‌کوشیم. ما به نژاد و توده بیش از این معنی نمی‌دهیم.

باز یک دشواری دیگر داستان شرقیان و غربیان است. شرقیان چون در دانش و آگاهی از غربیان پس مانده‌اند و هنوز در توی گمراهی‌ها و تاریکی‌های قرنهای گذشته دست و پا می‌زنند، غربیان باینان با دیده تحقیر می‌نگرند و همیشه در آرزوی چیرگی می‌باشند. من چون خود شرقیم اینک اعتراف می‌کنم که شرقیان بسیار پس مانده‌اند. اقرار می‌کنم که در توی نادانها و گمراهیها دست و پا می‌زنند. ولی شما نیز اعتراف کنید که اروپاییان در این دو قرن که بشرق راه یافته‌اند بجای کوشش بیداری شرقیان و رهاندن ایشان از گمراهیها و تاریکیها به پافشاری آنان در آن گرفتاری افزوده‌اند و سود خود را در نادان و ناآگاه ماندن ایشان شناخته در این باره از هر وسیله با استفاده برخاسته‌اند. شما نیک می‌دانید که شرق‌شناسان چه رابطه با شرق داشته‌اند و چه کاری برای شرق انجام داده‌اند. چون نیک می‌دانید من نیز از شرح آن در می‌گذرم.

هرچه هست بچاره این نیز باید پرداخت. ما در شرق خواهیم کوشید که باین گمراهیها و نادانها که بنام کیش یا فلسفه یا عرفان یا ادبیات یا بهر نام دیگری در میان مردمان رواج دارد چاره کنیم و آنها را از ریشه براندازیم. خواهیم کوشید مغزها را از این اندیشه‌های پوچ و پراکنده تهی ساخته حقایق را بجای آن گزاریم. خواهیم کوشید دانشهای اروپایی را در میان شرقیان روان گردانیم. شما نیز در غرب باید بکوشید که غربیان از بدخواهی با شرقیان درگذرند و اندیشه چیرگی را از دل بیرون رانند. باید بکوشید که دستگیری بشرقیان یکی از آرزوهای غربیان باشد و دانشوران و هنرمندانی از آنان برای نشر دانشها بشرق آیند و در اینجا بآموزگاری پردازند و از رنج و زحمت خودداری نمایند.

ما از غربیان چشم داریم که از دانشهای گرانبهای خود بما ارمغان فرستند، نه اینکه کتاب تذکره الاولیاء را که سراپا زیان است چاپ کرده در میان مردم نشر دهند، نه آنکه از خیام که گفته‌هایش سراسر بدآموزیست، بستایشهای گزافه آمیز پردازند. نه آنکه برای کشاکش سنی و شیعی که بیکبار زیان و آسیب است، فلسفه‌ها تراشند و بگمراهی مردم افزایش دهند.

کوتاه سخن: چه شرقی و چه غربی باید دست بهم دهیم و تکانی بجهان دهیم و نخست اندیشه‌ها، سپس زندگانی را بیکراه دیگری اندازیم. گفته خواهد شد: اینها چگونه پیش می‌رود؟.. این آرزوها چگونه انجام می‌گیرد؟.. می‌گوییم: دیگر اندیشه‌های نیک چگونه پیش رفته؟!.. دیگر آرزوها چگونه انجام گرفته؟!.. سیصد سال پیش از این در همه کشورها حکومت استبدادی برپا بود و پادشاهان خودکامه نیرومند فرمان می‌راندند، اگر کسی سخن از مشروطه (یا سررشته داری توده) میراند او را کشته و یا بزدان می‌انداختند. پس چگونه شد که همان مشروطه در همه کشورها روان گردید؟!.. نه آنست که با نیروی خود پیش رفت؟!.. نه آنست که بهمه نیروهای استبداد فیروز درآمد؟!..

یک اندیشه نیک یا یک راه راستی پابندان (ضامن) پیشرفت خود می‌باشد. ما باید بکوشیم و این حقایق را در شرق و غرب پراکنده گردانیم و آنها را بگوشها رسانیم. همین خود راه پیشرفت را باز خواهد گردانید. راستی پژوهی

یکی از خوبیهای نیرومند آدمیست. یکمرد یا یکزن که روانش بیمار نیست و خردش در زیر فشار پندارهای بیابکاره نگردیده همینکه یک حقیقتی را شنید و فرا گرفت، همچون تشنه‌ای که بآب رسد آنرا می‌پذیرد و در پیرامونش بکوشش می‌پردازد و جانفشانی و مردانگی دریغ نمیگوید.

در جهان نیرو تنها نیروهای توپ و تفنگ نیست. نیروهایی هست که توپ و تفنگ را از کار می‌اندازد.

ما را چه نیاز بنیروی دیگر است؟!.. ما چه می‌گوییم که برای پیشرفت آن نیازمند به نیرو باشیم؟!.. ما می‌گوییم: خدا آدمیان را برای نبرد و کشاکش نیافریده. می‌گوییم: این جنگها و خونریزیها پایه‌ای از خرد ندارد. می‌گوییم: باید بجای جنگ و کشاکش، چه توده‌ها با یکدیگر و چه یکه‌ها با یکدیگر، همدستی نمایند.

می‌گوییم: باید جنگ را با بدیها کرد. باید از پیشرفتی که در سیصد سال گذشته در زمینه دانشها رخ داده بهره جست و تا می‌توان با بآبادی جهان کوشید، تا می‌توان روی زمین را سبز و خرم گردانید.

می‌گوییم: توده‌ها نیازی بجنگ ندارند و باید هر یکی در جای خود نشیند و بزندگی پردازد و اگر گاهی اختلافی در میان آنها پیش آمد با داوری فیصله یابد، بدانسان که اختلاف یکه‌ها (افراد) با داوری فیصله می‌یابد. می‌گوییم: باید زمین در دست کشاورزان باشد و دیگری مالک آن نتواند بود، سرمایه‌ها باندازه باشد که هر کسی تواند زندگی خود را راه اندازد، ماشینها کوچک گردد که هر کسی تواند یکی برپا کند. این سخنان نه چیزی است که برای پیشرفت آنها نیاز بزور و نیرو باشد.

امروز این گرفتاریها که برای جهان پیش آمده - چه از رهگذر جنگ و چه از رهگذر کار و سرمایه - گرفتاریهای کوچکی نیست و ما که راه چاره‌ای برای آنها پیشنهاد می‌کنیم هر با خردی خواهد پذیرفت و در راه پیشرفت آنها کوشش دریغ نخواهد گفت.

کنون ما می‌باید بکوشیم و اینها را با حقایق مهم دیگری بگوشها رسانیم و در دلها جا دهیم.

باید بکوشیم یک تکانی در اندیشه‌ها پدید آوریم. باید بکوشیم یکراه نوینی برای زندگی باز کنیم. در این زمینه است که از شما دانشمندان یآوری می‌خواهیم.

ما خود بیگمانیم که این اندیشه پیش خواهد رفت و برای این دلها داریم، و چون در این گفتارها روی سخنم با دانشمندان اروپا و آمریکا است بیک دلیل از دانشهای خود آنان اکتفا می‌نمایم:

دانشها این را روشن گردانیده که جهان همیشه در پیشرفت است، و مایه این پیشرفت آنست که در هر رشته گاهی یک فرد بهتری پدید آید و آن خود نوع تازه‌ای گردد و پایدار ماند. اگر مثلی خواهیم باید گفت گلها و میوه‌ها و چهارپایان که اکنون گونه‌های هر یکی بهزارها رسیده نخست هر یکی جز یک گونه نبوده. ولی چون هر زمان از هر کدام یک گونه تازه‌ای رخ نموده و همان بازمانده و فراوان شده از اینجا آن گوناگونی پدید آمده است. مثلاً گل میخک شاید نخست همه آن تک برگ بوده ولی سپس ناگهان در گوشه یک گلزاری یک گل پر برگی باز شده و از تخم همان، یک گونه نوینی از گل میخک پدیدار گردیده. اینها چیزهاییست که ما در دانشهای خود می‌خوانیم و اینست می‌گوییم همان ناموس طبیعی در شناختن معنی جهان و زندگانی و در رسیدن بیک آیین بخردانه نیز روان است

و باید هر چند گاهی یکبار رشته اندیشه‌های والاتری بمیان آید و در میان جهانیان رواج گیرد و در زندگانی بکار بسته شود و بدینسان در این زمینه نیز پیشرفت - پیشرفتی که بیگمان خواست خداست - رخ نماید.

در اینجا گفتار را پایان می‌رسانم و امیدمندم این هیاهوها و غوغاها که در جهان است جلو نگیرد و این آواز من بگوش شما دانشمندان برسد. امیدمندم آن اثری را که آرزومندم در شما پدید آورد و آن نتیجه‌ای که می‌خواهیم بیرون دهد.

پایان



پیش از شادروان کسروی کسان دیگری نیز گفته اند: که سررشته جهان باید در دست دانشمندان باشد نه سیاستگران؛ از جمله چنین سخنی از افلاطون نقل میکنند، لیکن تاکنون هیچکس این جستار را بگونه ای که در این کتاب بازنموده شده حل نکرده است. از دیگر سو در زمینه همبستگیهای همه جهانی و جلوگیری از کشاکش و جنگ دولتها با یکدیگر کسان نیکخواه در جهان کوششها کردند، در نتیجه کوششهای آنان یادگارهایی از گونه «دیوان داوری لاهه»، «جامعه ملل»، و «سازمان ملل متحد» برجای مانده. ما در اینجا پیکره ویلسن رییس جمهور کشورهای متحده آمریکا بنیادگزار جامعه ملل را که یکی از هواخواهان صلح و آرامش جهان بود میآوریم.

واژه نامه

دانگی ها - غلات و حبوبات
دربایست - لازم ، ضروری
دربایستن - لازم بودن
دستیاری - کمک
سررشته داران - حکومتگران
سررشته داری - حکومت
شایا - شایسته
کاجال - اثاث خانه
کان - معدن
گستراک - آنچه میگسترند ، فرش
ناگزیری - ناچاری
نسزا - ناروا ، ناسزاوار
نوشاک - آنچه مینوشند
یکه - فرد
یکه ها - افراد

آفریدگان - آفریده ها ، مخلوقات
افزارسازی - صنعت
باز نمودن - بیان کردن
بسیج - تدارک
بسیجیدن - تدارک دیدن ، تهیه کردن
بهر - برای
پایندان - ضامن
پتیاره - بلا ، مصیبت
چسان - چگونه ، چه حال
چندان - آنقدر
چندین - اینقدر
چیرگی - تسلط ، غلبه
چیره - مسلط ، غالب
خودسر - مستقل
دانگی - رستنی که دانه بار آورد

برخی از کتابهای نویسنده این کتاب که با این «پیام» بستگی دارد:

آیین

از سازمان ملل متفق چه نتیجه تواند بود؟

در پیرامون خرد

در پیرامون روان

در راه سیاست

دین و جهان

کار و پیشه و پول

نیک و بد

ورجاوند بنیاد